حقيقتى برگونه ی تاريخ

نام نویسنده : عبداللّه مبلغى آبادانى

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

# پيشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

عيد سعيد غديرخم، عيد الله اكبر است ؛ چنانكه در دعاى مشهور غدير وارد شده اين عيد متعلق به خداوند سبحان است. كما جعلته يوم عيدك.

در اين روز دين اسلام به كمال مى رسد. تمسك به ولايت تنها راه سعادت و اتمام نعمت شمرده مى شود.

مى توان گفت : عيد سعيد غدير از مهمترين و بهترين روزهاى شادى رهروان ولايت و امامت است. گذشته از آداب و وظايف خاصى كه در اين روز به عهده شيفتگان ولايت قرار داده شده، احيا و گراميداشت نفس اين روز، وظيفه باور باورمندان امامت است ؛ چرا كه از اين رهگذر شعار بلند رهبرى انسان در تفكر امامت، پررنگتر گرديده و از غبار فراموشى و دسيسه دشمنان در امان مى ماند. گرچه خداوند بزرگ، خود حافظ اين بعد اجتناب ناپذير مكتب، همانند ثقل اكبر«قرآن» بوده و خواهد بود.

با توجه به آنچه گذشت، در آخرين روزهاى آذر ماه سال 1380 توسط آقاى حاج محمود لولاچيان حركتى در راستاى احياى غدير انجام شد و با پيگيرى هاى ايشان و تعدادى از طلاب حوزه علميه قم، مسئولين فرهنگى، اجرايى، مجامع صنفى، هياءتهاى مذهبى و مردمى دعوت به همكارى شدند.

از اين رو، استقبال شادمانه دعوت شدگان و حضور چشمگير آنان در تاريخ سى ام ديماه منجر به تشكيل ستاد بزرگداشت غدير شد، كه در آن جلسه كميته هايى تعيين گرديدند كه عبارتند از:

- كميته علمى، پژوهشى ؛

- كميته تبليغى، اجرايى ؛

- كميته مالى، پشتيبانى ؛

در اولين فرصت كميته هاى فوق مشغول بكار شدند و اقدام به معرفى اعضاى شوراى سياستگذارى ستاد نمودند.

با توجهات اميرمؤمنان حضرت على عليه‌السلام در فرصتى بسيار اندك هماهنگى برنامه هاى متنوع و طراحى حدود سى طرح دست يافتند كه از نمونه اين طرحها تاءليف و نشر كتاب «حقيقتى بر گونه تاريخ» مى باشد.

اميد است، كتاب حاضر، كه وقايع مستند روز غدير در آن به شكلى مناسب و داستان گونه تهيه شده است مورد استفاده عموم قرار گيرد.

در پايان از خداوند سبحان توفيق عنايات روزافزون براى ادامه اين حركت پر ارزش را خواستاريم.

ستاد بزرگداشت غدير خم

# مقدمه

تصويرى از واقعه زنده و حقيقى گويا بر گونه تاريخ، همانند رعدوبرقى در زمان، آن چنان درخشيدن گرفت كه در خاطره ها ماند و با وجود فراوانى راويان و ثبت حادثه، كسى را توان و ياراى انكار آن نيست. براى هر انسان مسلمانى لازم به نظر مى رسد كه در عمر خويش، دست كم يكبار هم كه شده با ياران پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ هم سفر شود و اين مسير تاريخى را با پستى هايش بپيمايد و با اسرار نهفته در آن از نزديك آشنا شده و با پيروان واقعى آن حضرت هم گام، هم كلام و هم پيمان شود.

در اين جا سعى شده كه سير واقعه به ترتيب و مستند با زبانى ساده و گويا، ارائه شود تا هر مخاطب منصفى را به راحتى در فضاى معنوى حادثه قرار دهد و از نزديك بوى خوش حقيقت واقعه، كه تا ابد، زمان را عطر آگين كرده است، استشمام كند.

در فراهم آمدن اين مجموعه، لازم است از برادر عزيزم جناب آقاى حسين حسن زاده و واحد پژوهشى ستاد بزرگداشت غدير تشكر و قدردانى نمايم.

# آخرين سفر

از هجرت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ به مدينه ده سال مى گذشت. (1) در سحرگاه يكى از شبهاى ماه ذى قعده، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ پس از فراغت از نماز شب در صحن مسجد نشسته بود كه ناگهان جبرئيل فرود آمد. (2) پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ خوشحال گرديد.

جبرئيل :

اى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌! خداوند عزوجل به تو سلام مى رساند و مى فرمايد:

من هيچ يك از رسولان خود را بسوى خويش فرانخواندم مگر اينكه دين آنان را كامل كردم و حجتم را بر مردم آن ديار تمام كردم. اكنون از رسالت تو، تنها دو وظيفه بر عهده ات باقى مانده كه بايد آنرا به امت خود ابلاغ كنى. يكى حج و ديگرى وصايت ! زيرا من هيچ گاه زمين را از حجت خالى نگذاشته و نخواهم گذاشت.

اى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌! خداوند بزرگ به تو فرمان مى دهد كه حج را بجا آور و مناسك آن را به مردم بياموز هم چنانكه نماز و روزه را آموختى.

اينك رهبر سصت وسه ساله امت اسلامى ماءموريت پيدا مى كند براى آخرين بار، به منظور بر پا داشتن مراسم حج به سوى مكه رهسپار شود. صبح همان روز پيامبر دستور داد در شهر مدينه و ساير شهرها و در بين قبايل و عشاير اعلان كنند كه : پيامبر امسال عازم خانه خدا است. جارچيان همه در مدينه و اطراف آن به راه افتادند و اعلان كردند كه : اى مردم !بدانيد كه رسول خدا براى بجا آوردن فريضه حج عازم سفر مكه است. پس ‍ همگان با وى همراه شويد تا از فراگيرى اين فريضه مقدس الهى بى بهره نمانيد.

انتشار اين خبر در فضاى مدينه و ساير شهرها غلغله اى به پا كرد و در دل گروههاى زيادى از مردم شور و شوق فراوانى برانگيخت و به دنبال آن، هزاران نفر از محلهاى خود كوچ كردند و در اطراف مدينه خيمه ها برپا كردند و همگى در انتظار حركت كاروان پيامبر لحظه شمارى مى كردند. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ پس از غسل و نظافت كردن، جامه سفيد و بلندى به تن پوشيد و با پاى پياده در حالى كه تمام اعضاى خانواده خود را در درون هودجى بر روى شتران جاى داده بود، پيشاپيش مردم به سوى مكه به راه افتاد. (3)

در اين سفر گروههاى مهاجر و انصار و جمعيت انبوهى از مردم مدينه و قبايل اطراف آن، حضرتش را همراهى مى كردند. در بين راه در مناطق مختلف، كاروانها و گروههاى كوچك و بزرگ، منزل به منزل به تدريج به كاروان پيامبر ملحق مى شدند. هر چه به مكه نزديكتر مى شدند، جمعيت زائران خانه خدا افزايش مى يافت. منظره با شكوهى به وجود آمده بود. همه از اينكه اين توفيق نصيبشان شده بود تا در ركاب رسول خدا و همراه با ايشان عازم سفر حج بشوند، خوشحال و شادمان بودند. هر چه زمان مى گذشت، جمعيت بيشتر مى شد و شور و نشاط مردم فزونى مى يافت.

حضرت على عليه‌السلام كه از طرف رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ براى تبليغ اسلام به يمن رفته بود، پس از اينكه از حركت پيامبر به قصد حج و زيارت خانه خدا باخبر شد، با دوازده هزار نفر عازم مكه شد. (4)

امسال بيابان حجاز جمعيت فراوان و با شكوهى را به خود مى بيند كه همه با اشتياق تمام به سوى مكه در حركتند. وقتى كاروان به «ذى الحليفه» منطقه اى كه مسجد شجره هم در آنجا قرار دارد رسيدند، پيامبر شب را در آنجا اقامت گزيد و صبح خيلى زود به طرف مسجد شجره حركت كردند و در آنجا به همه دستور داد با دو قطعه پارچه سفيدى كه از قبل همراه داشتند احرام ببندند. هنگام بستن احرام، طنين پر شور لبيك... اللهم لبيك از بيابانهاى مكه به گوش مى رسيد. اينك زائران خانه خدا، همه با لباس سفيد و يك شكل و يكنواخت نيت حج نمودند و به سوى مكه حركت كردند در صحراى حجاز منظره شگفت آورى بوجود آورده بودند. خيل جمعيت سفيد پوش مردم، براى يك لحظه صحنه رستاخيز و صحراى محشر را در ذهن ها مجسم مى كرد.

# ورود به خانه محبوب

انبوه مردم در قالب كاروان همچنان در حركت بودند و هر گاه به وادى مى رسيدند و يا از نقطه بلندى و يا دره اى عبور مى كردند، فرياد: لبيك اللهم لبيك آنان بلند مى شد و شور و هيجانى در دلها ايجاد مى كرد؛ به طورى كه اين وحدت و همدلى و احساس روح جمعى و ياد خدا سبب گرديد تا جمعيت همين كه به نزديك مكه رسيدند فرياد لبيك آنان فضاى شهر مكه را تحت تاءثير ورود خودشان قرار دهد. وقتى كه ديوارهاى مسجدالحرام را از دور مشاهده كردند ناخود آگاه قطرات اشك در چشمانشان حلقه زد و همگى صداى تكبير خودشان را بلند و بلندتر كردند. روز چهارم ذى حجه بود كه وارد مكه شدند. پيامبر از همان جا بيدرنگ به قصد زيارت خانه خدا از در «بنى شيبه» وارد مسجدالحرام گرديد؛ در حالى كه جمعيت او را همراهى مى كرد، خدا را حمد و ثنا مى گفت و براى ابراهيم خليل درود مى فرستاد. كاروانها به تدريج به دنبال حضرت وارد مسجد الحرام شدند. در حالى كه همه احرام سفيد به تن داشتند يك دل و يك صدا همراه رسول خدا عليه‌السلام فرياد كشيدند: لبيك اللهم لبيك، لبيك لك لبيك، لا شريك لك لبيك، ان الحمد و النعمه و له الملك، لا شريك لك لبيك لبيك اللهم لبيك... چندين بار آنرا تكرار كردند و هم زمان هفت بار به دور خانه خدا چرخيده و آنرا طواف كردند. صحنه با شكوه و فراموش نشدنى بود. جمعيت پيامبر را همچون نگين انگشترى در ميان گرفته بودند. پيامبر در حال تكبير گفتن قطرات اشك از چشمانش همانند مرواريدى شفاف روى گونه مباركش مى غلطيد.

او پس از طواف،براى اداى طواف پشت مقام ابراهيم قرار گرفت و دو ركعت نماز خواند. وقتى از نماز فارغ گرديد شروع كرد به سعى ميان صفا و مروه. آنگاه رو به جمعيت كرد و فرمود: كسانى كه همراه خود قربانى نياورده اند بايد از احرام خارج شوند و با انجام «تقصير» ديگر تمام محرمات احرام براى آنان حلال مى گردد؛ اما من و كسانى كه همراه خود قربانى آورده اند، بايد به حال احرام باقى بمانند تا زمانى كه در موقف، قربانى خود را سر ببرند. (5)

در فاصله بين انجام مراسم عمره و حج، پيامبر راضى نبود كه در خانه كسى بماند؛ از اين رو، دستور داد تا خيمه اى در بيرون از مكه برپا كردند و در آن جا رحل اقامت گزيد. (6)

# حركت بسوى شناخت

روز هشتم ذى حجه فرا رسيده بود، زائران خانه خدا همان روز از مكه به سوى عرفات حركت كردند و پيامبر نيز بر شتر خود سوار شد و راه عرفات را در پيش گرفتند و در نقطه اى بنام «نمره» كه خيمه اى براى حضرت زده بودند، فرود آمدند. در آنجا اجتماع با شكوهى از جمعيت مسلمانان گرد آمده بود. پيامبر نماز ظهر و عصر را در سرزمين عرفات همراه ده ها هزار نفر از جمعيت زائران بجا آوردند. پس از اتمام فريضه نماز براى نمازگزاران خطبه اى ايراد كردند كه در آن، مردم را موعظه نمودند. آنگاه پيامبر با گفتن سه تكبير به سخنان خود پايان دادند. (7)

پيامبر تا غروب روز نهم در عرفه توقف نمودند. هنگامى كه خورشيد كاملا در افق پنهان گشت و هوا كمى تاريك شد بر شتر خود سوار شدند و پيشاپيش جمعيت به طرف مشعر حركت كردند. بخشى از شب را در «مزدلفه» گذراندند و به محض طلوع فجر صادق ؛ يعنى در روز دهم، رهسپار «منا» شدند. سپس «رمى جمره» و قربانى و «تقصير» را انجام داده و براى بجا آوردن بقيه مراسم حج عازم مكه گرديدند و به اين ترتيب مناسك حج تمتع را به مردم آموزش دادند. مراسم حج به پايان رسيد و مسلمانان براى اولين بار اعمال و مراسم حج را از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ آموختند.

پس از انجام مراسم، پيامبر پياده همراه جمعيت به طرف «مسجد خيف» حركت كرد. (8) او از اينكه توانسته بود فريضه حج را انجام دهد و مسلمانان را با آن آشنا سازد و به فرمان خدا جامه عمل بپوشاند خوشحال بود. انبوه جمعيت همچنان در حركت بود. پيامبر شادمان بود و احساس ‍ آرامش مى كرد و گاه بى گاه چهره پر فروغ رهبر مسلمانان را هاله اى از غم فرا مى گرفت و به فكر فرو مى رفت و شادى را كامش ناگوار مى ساخت. چرا كه او به فكر عهد و وظيفه ديگرى بود كه ؛ در بدو حركتش بسوى مكه، جبرئيل يادآور شده بود و آن ؛ جانشينى بعد از خودش بود. به آن فكر مى كرد همراه جمعيت، با شكوه و وقار تمام پياده راه خود را بطرف «مسجد خيف» ادامه مى داد. پيامبر همواره مى انديشيد و بيمناك بود كه مبادا پس از رحلتش در بين جامعه اسلامى تفرقه ايجاد شود و وحدت امت اسلامى از هم بگسلد و متفرق شوند و روح برادرى و اخوت از ميانشان رخت بربندد و دوباره تعصبات قبيله اى و جاهليت گريبانگير مردم شود. پيامبر خوب مى دانست كه امت اسلامى به رهبر و امامى عادل نياز دارد كه اگر بعد از او زمام امور جامعه را به دست نگيرد، تمام زحمات گرانبهاى چندين ساله اش ‍ به هدر خواهد رفت. چرا كه منافقان داخلى و دشمنان خارجى همواره مترصد فرصت بودند تا مردم را به مسير باطل و جاهليت گذشته بكشانند. منافع زورگويان و اشراف را كه در سايه شرك و جهل و بت پرستى مردم تاءمين مى شد دوباره زنده كند از طرفى چگونه مى توان تصور كرد كه چنين رهبر دلسوز و آگاه و مهربان نگران آينده جامعه اسلامى نباشد و اينكه زمام امور خلافت و رهبرى جهان بزرگ اسلام كه نوبنياد است و بصورت نهالى نو رسته و تازه شكوفه كرده است به دست حوادث بسپارد؟ آيا مى توان تصور كرد كه چنين رهبر دلسوزى به اين مسئله نيانديشد و درباره آن دور انديشى نكرده باشد؟ عقل چنين حكم مى كند؟ شرع چنين اقتضايى دارد؟آيا ممكن است خداوند رسالت رسول خود را عقيم بگذارد و پس از آن جامعه و امت اسلامى را به حال خود رها كند؟ و براى هدايت و رهبرى امت بعد از پيامبر سكوت كند؟

پيامبر همواره با خود مى انديشيد و موانعى را در كار مى ديد. او مى دانست كه رهبرى امت بعد از خودش شايسته كيست و لباس خلافت به قامت رساى چه كسى برازنده است.

او خوب مى دانست كه بايد كسى عهده دار اين مسئوليت بزرگ شود كه از آغاز زندگى لحظه اى افكار و عقايدش به شرك و ظلم آلوده نشده باشد. او بايد كسى باشد كه در دامن وحى پرورده شده و در ايمان آوردن به اسلام، گوى سبقت را از همه ربوده باشد. براى پيشبرد دين و جهاد در راه خدا، پيش قدم بوده و در نبردها سربازى شجاع و فداكار، كه از علم و دانش و تقوا سرآمد انصار و مهاجر باشد و در قضاوت، شخصى بى نظير، در نبردها هرگز از دشمن نهراسد و در جهاداكبر، نفس خود را رها سازد و هوا و هوس وى را فريب ندهد.

پيامبر در اين فكر بود و همراه جمعيت همچنان آرام و با وقار حركت مى كرد. هنوز چند قدمى باقى مانده بود تا به «مسجد خيف» برسند كه ناگهان فرود جبرئيل را احساس كرد. پيامبر از مردم فاصله گرفت. جبرئيل به سخن آمد، پيامبر خوشحال شد.

جبرئيل :

اى محمد! خداوند تو را سلام مى رساند و مى فرمايد؛ اى رسول من هنگام رحلت تو فرا رسيده است و كسى را از اين كوچ گريزى نيست. پس به عهدهاى خود وفا كن و وصايا و سفارشهاى خود را با امت در ميان بگذار. آنچه از ميراث انبياء نزد تو است ؛ از علوم، نشانه ها، سلاح و غيره... همه را به وصى و جانشين بعد از خودت تسليم كن كه او حجت من و ولى من پس ‍ از تو خواهد بود. مردم را از اين امر آگاه كن و عهد ميثاق مردم را با او محكم گردان و براى او از مردم بيعت بگير... . (9)

پيامبر در حالى كه با دقت به سخنان جبرئيل گوش مى داد رو به او كرد و فرمود: جبرئيل ! من از منافقان هراس دارم، نه براى خودم كه براى مردم و آينده آنان... مى ترسم پس از من امت دچار تفرقه شوند و از دين خدا خارج شوند و به دوران شرك و جاهليت برگردند. من كينه اين گروه به ظاهر مسلمان را نسبت به او مى شناسم و شدت دشمنى شان را نسبت به او احساس مى كنم. مگر اينكه پروردگار او را از شر دسيسه دشمن محفوظ بدارد.

پيامبر ادامه داد: اى جبرئيل از خدا بخواه كه اين مصونيت را عنايت كند.

پيامبر سخنانش تمام مى شود و به طرف جمعيت مى رود، اصحاب به او نزديك مى شوند، احساس مى كنند قطرات عرق روى گونه مباركش نشسته است. براى او آب مى آوردند او كمى مى نوشيد و سپس وضو مى گيرد. انبوه جمعيت به همراه پيامبر وارد مسجد خيف مى شوند و نماز مى گذارند.

# بازگشت

پيامبر برمى خيزد و آماده حركت مى شوند و تصميم مى گيرند تا مكه را به قصد مدينه ترك نمايند. فرمان حركت صادر مى شود. كاروانها آماده حركت مى شوند. پيامبر هنوز به مركب خويش سوار نشده است كه بار ديگر پيك وحى سر مى رسد. پيامبر لحظه اى بر سكوى مسجد مى نشيند. مردم متوجه نشستن حضرت مى شوند. اصحاب نيز از مركب هاى خود پياده مى شوند؛ ولى به پيامبر نزديك نمى شوند. جبرئيل مى خواهد چيزى بگويد، پيامبر خودش را آماده شنيدن وحى مى كند، جبرئيل صدا مى زند:

اى محمد! پروردگارت به تو سلام مى رساند و مى فرمايد: پيام مرا به مردم ابلاغ كن و به آنان بگو كه او پس از تو ولى و امام اين امت است. بگو كه : هر كس ولايت او را به رسميت بشناسد، مؤمن است و هر كس ولايت او را انكار كند، كافر است. اى محمد! به مردم بگو كه اطاعت از او اطاعت از تو و اطاعت از خدا است و سر پيچى از فرمان او نافرمانى خدا. بگو كه مؤمنان به او بهشتى اند و كافران به او دوزخى. (10)

براى چند لحظه جبرئيل ساكت شد. پيامبر پرسيد:

اى جبرئيل بگو ببينم : آيا خداوند عزيز درباره درخواست من از برخورد با دشمنان و منافقان، پيامى نفرستاد؟

جبرئيل :

نه برادرم ! هنوز خداوند متعال در اين باره پيامى نداده است. (11)

پيامبر از جا بر مى خيزد. اصحاب به طرف او مى شتابند. پيامبر فرمود: برويد! همه بايد حركت كنيم. سوار شتر خود مى شود و به قصد مدينه حركت مى كند. پيامبر به لحاظ همگامى با كاروان خانواده اش، آهسته تر از ديگران گام بر مى دارد. انبوه مردم، پيامبر را حلقه وار همراهى مى كنند. كاروان به سير خودش به طرف مدينه ادامه مى دهد تا اينكه به سرزمين «رابغ» رسيدند. اين محل تا «جحفه» سه «ميل» فاصله دارد. كاروان از اين محل گذشتند و به منزل ديگرى بنام «كراع غميم» رسيدند. نزديك ظهر بود و هوا گرم سوزان بود. در حوالى «كراع غميم» نقطه اى وجود دارد بنام «غديرخم» . كاروان مى رفت تا به اين محل نزديك شد. پيامبر ايستاد. مردم نمى دانستند چرا پيامبر توقف كرده است. او در حالى كه سوار شتر بود جبرئيل بر وى فرود آمد. حضرت نگران بود، اين بار پيامبر آغاز به سخن كرد! فرمود:

آمدى برادرم ! جبرئيل، مى ترسم كه اين قوم مرا تكذيب كنند و سخنانم را درباره امامت او نپذيرند.

# در مسير بازگشت

پيامبر همچنان حركت مى كند اما احساس مى كند كه جبرئيل او را همراهى مى كند. كاروان مى رود تا به سرزمين «غديرخم» مى رسد. اين جا محل تقاطع مسيرها و راه عبور كاروان ها و نقطه جدا شدن مردم مصر و عراق و مدينه و نجد از يكديگر است. اين محل بخاطر وجود آب و چند درخت كهن سال، محل استراحت كاروان ها بود. پيامبر همراه جمعيت به نزديك بركه «غديرخم» مى رسند. اين بار جبرئيل به سخن در مى آيد و خطاب به پيامبر:

اى محمد! خداوند به تو سلام مى رساند و مى فرمايد: اى رسول ! آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده به مردم ابلاغ كن كه اگر چنين نكنى،

رسالت خود را به انجام نرسانيدى، و بدان كه خداوند تو را از شر مردم حفظ خواهد كرد. (12)

پيامبر مى ايستد و با خوشحالى از شتر پياده و در ته دل خدا را سپاس ‍ مى گويد و از اين كه خواسته او را اجابت كرده شكرگزارى مى كند. او احساس مى كند اكنون، زمان ابلاغ پيام فرا رسيده و بايد آنرا علنى كند. پيامبر فورا دستور مى دهد كه كاروان ها توقف كنند و پيك هايى را به پيش و پس مى فرستد تا عده اى را كه جلو رفته اند باز گردند و گروهى كه هنوز نيامده اند، از راه برسند. گروه هاى قبايل يكى پس از ديگرى از دو سوى منطقه به كاروان پيامبر ملحق مى شوند. نزديك ظهر است آفتاب داغ نيم روز هيجدهم ماه ذى حجه بر پهنه غدير همچنان مى تابد و يكصدوبيست هزار نفر از مردم در آنجا جمع مى شوند. در اين هواى گرم و سوزان مردم نمى دانستند چرا و براى چه يكباره دستور توقف داده شده است چه موضوع مهمى پيش آمده است كه در اين بيابان زير آفتاب داغ همه بايد جمع شوند، آيا پيك وحى خبر ناگهانى آورده است ؟ مردم در اين افكار غوطه ور بودند كه ناگهان صداى فرياد مؤ ذن آنانرا به خود آورد؛ صلاه جامعه، صلاه جامعه... !

# مردم در انتظار پيام

از شدت گرما، مردم بخشى از رداى خود را بر سر و قسمتى ديگر را در زير پا افكنده بودند. سلمان، ابوذر، مقداد و عمار براى پيامبر با استفاده از درخت، سايبانى به وسيله چادر بر پا كردند. (13)

مردم براى نماز جماعت ظهر آماده مى شوند. طنين بانگ الله اكبر، مردم را به نماز فرا مى خواند. پيامبر نماز ظهر را با جماعت بجا مى آورد. سپس در حالى كه انبوه جمعيت پيرامون او حلقه زده بودند به سوى نقطه بلندى كه قبلا از قطعه هاى سنگ و جهاز شتر بر پا شده بود مى رود تا از آنجا به همه جمعيت مسلط باشد.

همهمه از جمعيت بلند مى شود؛ همه منتظرند ببينند پيامبر از پيك وحى چه پيامى براى آنان دارد. چشمها به او دوخته شده و نفس ها در سينه حبس ‍ گرديده، همه بى صبرانه مشتاقند تا سخنان پيامبر را بشنوند. پيامبر بر فراز منبر قرار مى گيرند. با چهره اى گشاده و سيمايى بشاش نگاهى به جمعيت مى كنند. از چشمانش رحمت و محبت و عطوفت مى بارد. چهره پر فروغش ‍ را با تمام رخ به تمام جمعيت مى گرداند. چشمها مى جوشد، دلها مى خروشد. سكوت عميقى بر صحراى غدير حكم فرما شده است.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ سخن آغاز مى كند: (14)

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس خدايى را كه در يگانگى برتر؛ در عين بى همتايى نزديك ؛ در قدرت و اقتدار شكوهمند و در اركان نظام عالم بسى بزرگ است. علمش بر همه چيز احاطه دارد، در حالى كه در جايگاه خويش است و مخلوقات همگى مقهور قدرت اويند. بزرگى كه پيوسته بوده و ستوده اى كه هميشه خواهد بود پديد آورنده آسمانهاى برافراشته و فرمان رواى مطلق زمين و آسمانها است. هر ديده اى را مى بيند و هيچ ديده اى را توان ديدار او نيست. بزرگوار و بردبار، بخشنده اى كه رحمتش همه چيز و همه جا را فرا گرفته. منعمى است كه بر همه مخلوقات منت دارد. در اجراى كيفر مجرمان شتاب نمى كند و به عذابى كه مستحق كنند تعجيل روا نمى دارد. به اسرار دلها آگاه است و رازى از او پوشيده نيست و امر پنهانى او را به اشتباه نمى اندازد. بر همه چيزها محيط و بر همه موجودات غالب و بر هر نيرويى چيره و بر هر كارى تواناست. همانندى برايش نيست و حال اينكه او پديد آورنده همه موجودات از نيستى است. پروردگارى كه جز او نيست، سر افرازى كه برتر از آن است تا به ديده ها درآيد، ليك هر ديده اى را در مى يايد و بر هر چيزى دقيق و آگاه است. به ديده هيچ بيننده اى درنيامده تا وصفش كند و احدى را از چگونگى آشكار و نهانش آگاهى نيست مگر به همان مقدار كه خود از خويشتن خبر داده است.

گواهى مى دهم كه هستى در برابر قدرتش فروتن و در مقابل هيبتش ‍ سرافكنده و تسليم است.

او شكننده ستمكاران و زورگويان و نابود كننده هر شيطان پليدى است. نه او را ضدى است و نه شريكى ؛ يكتاى بى نياز. او به هر چيزى دانا و به شماره هر چيزى آگاه است. مرگ و زندگى، نيازمندى و بى نيازى، خنده و گريه، منع و عطا به خواست و اراده اوست. به خواهش بندگان پاسخ مى دهد و صاحب بخشش و عطاى بزرگ است. به شماره نفس جانداران آگاه است. كارى بر او دشوار نيست. ناله فرياد خواهانه او را به كارى وادار و ناگزير نمى كند و اصرار اصرار كنندگان او را به ستوه نمى آورد. نگهدار نيكان و توفيق بخش رستگاران و سرور كائنات است. آفريدگار را شايسته است كه او را حمد و سپاس گويند.

من در دشوارى و سختى، در آرامش و راحتى ستايشگر اويم و به او و فرشتگان و كتاب و فرستادگانش ايمان دارم. فرمانش را به مى شنوم و فرمانبردارم. در هر كارى كه او را خشنود سازد شتابنده ام. به قضا و حكمش ‍ سر تسليم دارم و به اطاعت از فرمانهايش مشتاق و از عقوبت و مجازاتش ‍ سخت در هراسم. خداوندى كه از آزمايشش گريز نيست و بر بندگان ستم نمى كند. اعتراف مى كنم كه بنده اويم و گواهى مى دهم كه پرورنده من است. آنچه را كه به من وحى فرموده، به مردم ابلاغ مى كنم. مبادا كه در انجام امر او مسامحه كنم كه عذاب حق بر من فرود آيد، عذابى كه هيچ كس ‍ قدرت و توان دفعش را ندارد و چه بزرگ است آزمايش او.

آنگاه پيامبر اين چنين ادامه داد:

هان اى مردم نزديك است كه من دعوت حق را لبيك گويم و از ميان شما بروم. آگاه باشيد كه امر مهمى پيش آمده است و من مى خواهم شما را از آن مطلع سازم.

در اين حالت غلغله اى در جمعيت مى افتد و كمى بعد يك باره ساكت مى شوند، سپس پيامبر ادامه مى دهند:

پيك وحى تا به حال چندين بار پيش من آمده و از طرف پروردگار پيامى آورده است كه بايد آنرا به شما ابلاغ كنم. البته من از جبرئيل خواستم كه از خداوند متعال بخواهد كه مرا از تبليغ اين ماءموريت معاف دارد، زيرا مى دانستم كه در ميان مردم، پرهيزكاران اندك و منافقان بسيارند، مفسده جويان پر فريب و حيله گران مسخره كننده اند، كه خداوند در كتاب خود به وصف آنان پرداخته و مى فرمايد: «به زبانهاى خود چيزى را مى گويند كه در قلب آنان وجود ندارد و گمان مى كنند كه اين امر كوچكى است ؛ در حالى كه در پيشگاه خدا بسيار بزرگ است» . (15)

هم كنون من مى توانم يك يك اينان را با نام و نشان، معرفى كنم ؛ ليكن به خدا سوگند كه من درباره اين افراد بزرگوارانه برخورد كرده و مى كنم و رسوايشان نمى كنم، ولى اينها، خداى را از من راضى نمى سازد؛ مگر آنكه وظيفه خود را در مورد ماءموريتى كه به عهده دارم انجام دهم. خداوند متعال به من وحى فرمود كه ؛ پيامبر آيه قرآن را تلاوت مى كنند:

اى رسول، آنچه را كه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده به مردم ابلاغ كن، اگر چنين نكنى، رسالت خود را به انجام نرسانده اى، البته خداوند تو را از شر مردم مصون مى دارد. (16)

اى مردم ! آنكه را من مى خواهم به شما معرفى كنم مرا بيش از هر كس ‍ ديگرى در دين يارى كرده و از همه بر من سزاوارتر است. از تمام مردم به من نزديكتر و از همه كس در نزد من محبوبتر و گرامى تر است. خداوند متعال و من از او راضى و خشنوديم.

اى مردم ! جز شقى و نگون بخت، كس به او كينه نمى ورزد و پارساى پرهيزگار، مهر او را در دل نمى گيرد و جز اهل ايمان و مخلصان بى ربا به او ايمان نخواهند آورد.

اى مردم ! بدانيد او همان كسى است كه به حلم و بردبارى و فضايل و امتيازات و قدر منزلتش در قرآن آمده است.

اى مردم هر كس از او پيروى كند و از او فرمان برد به رستگارى بزرگى دست يافته است.

اى مردم ! بدانيد او وصى و جانشين من و امام پس از من است ؛ كسى است كه موقعيتش نسبت به من همانند جايگاه هارون نسبت به موسى است، با اين تفاوت كه پس از من پيامبرى نيست.

او ولى شما است بعد از خدا و رسول او. خداوند درباره او اين آيه را در قرآن فرو فرستاده كه : «همانند ولى شما خداست و پيامبر او و آن كسان از مؤمنان كه نماز را بر پا مى دارند و در حال ركوع به سائل انفاق مى كنند» (17) او است كه نماز را اقامه كرد و در حال ركوع صدقه داد و در همه حال خرسندى خدا را مى جويد.

اى مردم ! بدانيد كه خداوند او را صاحب اختيار شما قرار داده و او را پيشوا و امام و واجب الاطاعه قرار داده است. فرمانش را بر همه مهاجران و انصار و بر هر مسلمانى فرض و واجب نموده است. هر كس با او به مخالفت بر خيزد ملعون است و هر كس كه از او پيروى كند مشمول عنايت و رحمت الهى قرار خواهد گرفت.

اى مردم ! همه حلال و حرام را كه خدا به من شناسانده است من نيز همه را به او آموخته ام، دانشى نيست كه خداوند به من تعليم كرده باشد و من در اختيار او نگذاشته باشم.

اى مردم ! مبادا كه نسبت به او راه ضلالت و گمراهى پيشه گيرند واز او روى بر تابند؛ مبادا كه از ولايت و سرپرستى او و از اطاعت از فرمانش به تكبر سرباز زنيد. او هادى حق و عامل به حق و نابود كننده باطل است و از ناپسنديده ها بازتان دارد.

اى مردم ! اوست كه در راه خدا از سرزنش كننده هيچ سرزنش كننده اى نمى ترسد. او نخستين كسى است كه به خدا و پيامبرش ايمان آورد و جان خويش را فداى رسول خدا كرد و در آن هنگام كه هيچ كس در كنار پيامبر باقى نمى ماند، از او حمايت مى كرد و در آن روزگار كه كسى را انديشه عبادت و ايمان به خدا نبود، در كنار پيامبر پروردگار را پرستش و عبادت مى كرد.

اى مردم ! او را برتر و سزاوارتر از هر كس بدانيد كه خدايش او را از همه شايسته تر و برتر داشته. به ولايت او تمكن كنيد كه خدايش او را به پيشوايى بر شما منصوب كرده است.

اى مردم ! بدانيد كه خداوند توبه منكران ولايت او را هرگز نمى پذيرد و آنانرا مشمول رحمت و مغفرت خويش، قرار نمى دهد. هر كس در سخنى از سخنان من شك كند، در حقيقت به تمام سخنان من شك كرده است و چنين كسى مستحق بلا و مستوجب آتش است.

اى مردم ! آگاه باشيد كه اين سخنان را، به يقين، جبرئيل از سوى حق تعالى به من خبر داده كه : هر كس با او به دشمنى بر خيزد و ولايت و محبت او را در دل نگيرد، لعنت و خشم مرا نسبت به خود، بر انگيخته. پس شايسته است از مخالفان او سخت بر حذر باشيد و مبادا پايتان بلغزد كه خداوند به هر چه انجام مى دهد آگاه است. به هوش باشيد كه «عنوان» اميرالمؤمنين بر كسى جز او روا نيست و پس از من، براى هيچ كس جز او جايز و حلال نيست. اوست كه با دشمنان حق در پيكار و به بازندگى از معاصى سخت كوش و به اطاعت از خدا فرمانبردارست. اوست خليفه و جانشين رسول خدا، پيشوا و هادى خلق. اوست كه به امر خدا، قاتل «ناكسين» و «قاسطين» و «مارقين» است.

اى مردم ! او ياور دين و حامى پيامبر خدا و پارساى پرهيزگار و طيب و طاهر و رهنما و ره يافته است.

پيامبرتان بهترين پيامبر و وصى او، بهترين وصى و فرزندانش بهترين اوصياءاند.

اى مردم ! شيطان به حسادت آدم را از بهشت بيرون كرد؛ پس مبادا شما نسبت به او حسد ورزيد كه اعمالتان سراسر باطل مى شود و به لغزش و انحراف مى افتيد.

اى مردم ! نور حق در من سرشته شده و بعد از من در طينت او و سپس در نسل وى قرار داده شده تا آن زمان كه نوبت امام مهدى قائم به حق و صاحب زمان برسد. و اوست كه سرانجام، حق خدا و حقوق ما را باز خواهد ستاند. خداوند عزوجل ما را بر تمام خطاكاران و دشمنان، مخالفان و خائنان، معصيت كاران و ستمكاران، حجت قرار داده است.

اى مردم ! بدانيد كه چيزى نمى گذرد و پس از من سرمدارانى سركار مى آيند كه خلق را به آتش دوزخ فرا مى خوانند؛ اما اين گروه را در روز قيامت يار و مددكارى نخواهد بود. خداوند و پيامبرش از اين كسان متنفر و بيزارند.

اى مردم ! من اين ولايت را به عنوان امامت و ارث تا روز قيامت در ذريه و نسل خود قرار دادم و با اين كار وظيفه اى را كه به آن ماءمورم به انجام مى رسانم تا به هر حاضر و غايب و بر هر كسى كه در اين جمع بوده و يا در اين اجتماع حضور نداشته باشد و حتى بر آنان كه هنوز از مادر متولد نشده اند، حجت تمام باشد.

ماجراى امروز را حاضران به غايبان گزارش دهند و پدران به فرزندان تا روز واپسين. گرچه مدتى نخواهد گذشت كه عده اى اين امر را غصب مى كنند و از آن خود مى سازند. خداوند غاصبان را لعن كند و از رحمت خويش ‍ محجورشان سازد.

اى مردم ! صراط مستقيم خداوند منم و شما به پيمودن آن ماءمور شده ايد و پس از من او و سپس فرزندانم كه از صلب اويند امامان و پيشوايان شمايند كه خلق را به راه رايت هدايت مى كنند.

آن گاه پيامبر سوره حمد را تلاوت مى كند:

بسم اله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين. الرحمن الرحيم. مالك يوم الدين. اياك نعبد و اياك نستعين. اهدنا الصراط المستقيم. صراط الذين انعمت عليهم غيرالمغضوب عليهم و لاالضالين . (18)

اى مردم ! اين سوره در شاءن من و او و فرزندانش نازل شده و اختصاص به آنان دارد. اينان اولياء خدايند و نه بيمى در دل دارند و نه اندوهى آزارشان مى دهد. بدانيد كه اينان حزب خدايند كه حزب خدا پيروز است.

در برابر، دشمنان او گروهى ناسازگار نيرنگ باز و كينه ورزانى متجاوزند كه به منظور فريب و نيرنگ، سخنان بيهوده و آميخته به رنگ و ريا با يكديگر نجوا مى كنند.

اى مردم ! آگاه باشيد كه دوستان او اهل بهشتند كه خداوند وصفشان را در قرآن اين گونه فرموده : «ايشان در امن و سلامت بوده و بى حساب وارد بهشت مى شوند» . (19) و در مورد دشمنان او فرموده : «آگاه باشيد كه دشمنان او كسانى هستند كه به دوزخ در مى افتند و غريو جهنم را كه مى خروشد و صدايى كه از سوخت و سوز آنان بر مى خيزد، نمى شنوند» .

اى مردم ! من منذر و ترساننده ام و او هادى و اميد دهنده ؛

اى ! مردم ! من پيامبر و او وصى من است ؛

حكم او جارى است ؛

گفتار او جايز است ؛

دستور او نافذ است ؛

و هر كه از فرمان او سر پيچد از رحمت او به دور است ؛

و كسى كه از او پيروى كند مورد رحمت و عنايت خداوند قرار مى گيرد. مؤمن كسى است كه او را تصديق كند و به او ايمان بياورد.

# لحظه هاى فراموش نشدنى

مردم بى سروصدا گوش اند. در اين هنگام پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ على عليه‌السلام را فرا مى خواند تا بالاى منبر بيايد و سمت راست او بايستاد.

همهمه اى در جمعيت افتاد، برخى او را به يكديگر نشان مى دادند. بعضى ديگر كه دور بودند منتظر بودند ببينند چه كسى بالاى منبر مى رود. آرامش ‍ به جمعيت برگشت ؛ بار ديگر سكوت حكم فرما شد. پيامبر نگاهى به جمعيت انداخت سپس ادامه داد:

اى مردم !من به زودى از ميان شما مى روم.

دوباره صداى همهمه و غلغله اى از جمعيت بلند مى شود صداى ناله و شيون و فرياد و گريه بيابان غدير را به لرزه در آورده به طورى كه ديگر صداى پيامبر شنيده نمى شود، ناگهان پيامبر با صداى بلند و رسا مى فرمايد:

هان اى مردم ! من مسئولم و شما نيز مسئوليد.

جمعيت ساكت مى شوند. آنگاه ادامه مى دهند:

حال به من بگوئيد، كه من در بين شما چگونه پيامبرى بودم ؟

همه يك صدا فرياد زدند: ما گواهى مى دهيم كه تو رسالت خود را به خوبى انجام دادى و از هيچ كوششى دريغ ننمودى، خدا تو را پاداش نيك دهد.

آن گاه پيامبر ادامه دادند:

آيا گواهى نمى دهيد كه جز خدا، خدايى نيست و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ بنده و فرستاده اوست ؟ بهشت و دوزخ و مرگ و حيات حق است و روز رستاخيز بدون شك فرا خواهد رسيد و خداوند كسانى را كه در خاك پنهان شده اند زنده خواهد كرد؟

جمعيت مردم يك صدا فرياد برآوردند: آرى 7 گواهى مى دهيم.

پيامبر ادامه داد:

اى مردم ! بدانيد من در ميان مردم دو چيز گرانبها به يادگار كى گذارم، با آن چگونه رفتار خواهيد كرد؟

يك نفر از داخل جمعيت با صدايى بلند مى پرسد يا رسول الله مقصود از دو چيز گرانبها چيست ؟

پيامبر پاسخ مى دهند:

يكى «ثقل اكبر» كه كتاب خدا و از طرف اوست و در دست شماست. به آن چنگ بزنيد تا گمراه نشويد و ديگر «ثقل اصغر» كه عترت. اهل بيت من اند. خدايم به من خبر داده كه اين دو يادگار من تا روز رستاخيز از هم جدا نمى شوند. (20) هان اى مردم ! از كتاب خدا و عترت من پيشى نگيريد و يا از آن عقب نمانيد و در عمل به هر دو كوتاهى نكنيد كه هلاك مى شويد.

پيامبر رو به جمعيت نيز ادامه دادند:

اى مردم ! به من بگوييد كه سزاوارترين مردم نسبت به خودشان كيست ؟ (21)

همه مردم يك صدا فرياد برآوردند: اى فرستاده خدا، خدا و پيامبرش بهتر مى داند. آنگاه پيامبر دست حضرت على عليه‌السلام را بالا برد تا جايى كه سفيدى زير بغل او بر همه نمايان شد و همه على را در كنار پيامبر ديدند و او را خوب شناختند و دريافتند كه مقصود از اين اجتماع مسئله خلافت على عليه‌السلام است. دوباره سروصدا بالا گرفت و جنب وجوشى در بين مردم بر خاست همه از دور و نزديك بلند مى شوند تا على عليه‌السلام را بهتر ببينند. همه او را به يكديگر نشان مى دادند. عده اى در عين اينكه به على (ع ) اشاره مى كردند به هم مى گفتند: به خدا سوگند كه اين همان فاتح خيبر است. گروهى ديگر مى گفتند: سوگند به خدا كه اين همان كسى است كه از طرف پيامبر به مكه اعزام شد و تنها او بود كه سوره برائت را در مقابل مشركين در خانه خدا قرائت كرد. عده اى ديگر نيز مى گفتند: والله او همان كسى است كه در جنگ خندق قهرمان يكه تاز عرب «عمر بن عبدود» را به خاك سياه نشاند. هر كسى براى اثبات فضايل و برترى هاى على عليه‌السلام سخنى و خاطره اى را نقل مى كرد. سلمان، ابوذر، عمار و مقداد در دلهايشان ابراز خوشحالى و شعف مى كنند. اما هيجانهاى تلخ در پشت چهره هاى عبوس گروهى منافقين نيز به چشم مى خورد، كسانى كه پيامبر آنها را از خودشان بهتر مى شناسد. منافقين نيز نزديكترين كسانى بودند كه در برابر پيامبر نشسته بودند و در صحنه عقيده شان هيچ نقطه مشتركى با او نداشتند...

پيامبر با صداى بلند فرمود:

اى مردم ! آن چه كه من از طرف خدا ماءمورم، اين است ؛ به خدا سوگند غير از اين مرد كه هم اكنون دست او را بالا برده ام هرگز كسى نمى تواند دستورات قرآن را براى شما به روشنى تفسير و بيان كند. اينك مردى را كه بازوى او را گرفته ام به شما معرفى مى كنم و اعلام مى كنم ؛

پيامبر بازوى على را تا آنجا بالا برد كه مردم همه او را ديدند؛ در اين هنگام پاهاى على عليه‌السلام در مقابل زانوى پيامبر قرار گرفت. بركه غدير يكپارچه در سكوت بود. در اين هنگام رسول خدا با صداى بلند ادامه داد:

اى مردم ! هر كس را، من مولا و سرپرست او هستم، على هم مولا و رهبر اوست. (22)

رسول اكرم اين جمله را در اين حالت سه بار تكرار فرمودند و سپس ادامه دادند:

پروردگارا دوست بدار كسى را كه على را دوست دارد و دشمن بدار كسى را كه على را دشمن دارد. خدايا، يارى كن كسانى را كه او را يارى مى كنند و خوار گردان كسانى را كه با او دشمنى مى ورزند. پروردگارا على را محور حق قرار بده. (23)

سپس پيامبر افزود:

حاضران به غايبان از اين مجلس خبر دهند و ديگران را از اين امر آگاهى گردانند.

اى مردم ! فرمان ولايت اين مردم از جانب خدا توسط جبرئيل به من ابلاغ گرديده بود و من هم اين پيام را به شما رساندم. (24)

اى مردم ! على برادر و وصى من و مخزن علم و خليفه و جانشين بعد از من بر اين امت است. على مفسر قرآن است. اوست كه مردم را به حق دعوت مى كند و به آنچه موجب خشنودى خداست عمل مى كند. على صاحب همه آن فضايلى است كه براى شما بر شمردم.

اى مردم ! جبرئيل به من خبر داده است كه خداوند فرموده هر كس با على دشمنى كند و از ولايت او سرباز زند همواره مورد لعن و غضب من است. پس هر كس بنگرد كه براى فرداى خود چه پيش مى فرستد! بترسيد از اينكه با خدا مخالفت كنيد و همان باعث شود قدمهاى استوار مردم بلغزد. به يقين خداوند به آنچه كه مى كنيد آگاه است.

اى مردم ! خداوند شما را به حال خود رها نخواهد كرد تا آن كه پاك از ناپاك ممتاز شود و خدا شما را به اسرار غيب آگاهى نداده است.

# فضيلت هاى ديگر

اى مردم ! على همان كسى است كه خدا در كتاب خود از او به عنوان «جنب الله» ياد كرده و از زبان دوزخيان مى گويد: وااسفا بر من كه نسبت به «جنب الله» تقصير و كوتاهى روا داشتم. (25)

اى مردم ! سوره «هل اتى» (26) درباره على نازل شده و جز على،كسى ستايش نشده است.

اى مردم ! به خدا سوگند كه سوره «والعصر» (27) در شاءن على نازل شده است.

اى مردم ! اين قرآن است كه امامان پس از على عليه‌السلام را از فرزندان و از نسل او به عنوان «باقيه» معرفى فرموده است : و جعلها كلمه باقيه فى عقبه (28) : و خداوند گوهر امامت را در نسل او پايدار كرد.

رسول خدا هنوز سعى دارد كه پيامش را كامل كند و كمترين بهانه اى به دست مغرضين و سودجويان تاريخ ندهد.

اى مردم ! بدانيد كه على را ولى و رهبر شما قرار دادم و نيز ماءمورم كه در مورد قبول امامت و ولايت امامانى كه از نسل من و از صلب على هستند از شما اقرار و بيعت بگيرم. حال كه چنين است همگان يك صدا و يك زبان بگوئيد: آنچه درباره رهبرى على عليه‌السلام و امامان پس از وى كه از صلب اويند و از جانب حق تعالى به ما ابلاغ كردى، شنيديم و در برابر آن گوش به فرمان و خشنوديم ! ما با دل و جان و با زبان و دست، نسبت به ولايت، با تو بيعت مى كنيم و پيمان مى بنديم كه با اين اعتقاد زندگى كنيم و با آن بميريم و هرگز در آن تغيير و تبديلى ندهيم و شك و ترديدى ننمائيم و از پيمان خود دست بر نداريم و از خدا و پيامبرش و از اميرالمؤمنين على عليه‌السلام و فرزندانش ‍ حسن عليه‌السلام و حسين عليه‌السلام و امامان ديگر كه از صلب اويند و به جهان مى آيند، فرمان برداريم.

در اين هنگام جمعيت يك صدا فرياد بر آورد كه فرمان خدا را شنيديم و با دل و جان و دست مطيع و فرمانبرداريم.

فرياد بيعت جمعيت غبار غفلت را پراكنده مى كند. بركه غدير زير اقرار جمعيت جاودانه مى شود. همه اعتراف مى كنند. حتى منافقانى كه ظلمت كفر، دلشان را سياه كرد و نفاق را از راه زبان جارى مى سازند و فرياد مى زنند، غافل از اين كه حافظ تاريخ شدت فريادشان را فراموش نخواهد كرد.

آنگاه پيامبر ادامه داد:

خدايا! تو را به شهادت مى گيرم كه پيامت را به مردم ابلاغ كردم و تو تنها براى گواهى دادن بسنده اى.

سپس رو به جمعيت كرد و فرمود:

اى مردم ! آگاه باشيد! از شما مى خواهم پس از پايان خطبه ام، نخست با من و سپس با على عليه‌السلام دست بيعت دهيد و ميثاق خود را استوار كنيد. بدانيد كه من به خداوند متعال تعهد سپرده ام و اكنون هم از سوى حق تعالى از شما درباره على مى خواهم كه پيمان ببنديد و بدانيد كه هر كس بيعت خود را بشكند، به زيان خود عمل كرده است.

پيامبر اين آيه را تلاوت فرمود:

پس هر كس عهد خويش را بشكند، به زيان خود عمل كرده است. (29)

اى مردم ! رستگاران كسانى هستند كه در بيعت با على عليه‌السلام و پذيرش ولايت او در اداى اسلام بر وى به عنوان «اميرالمؤمنين» مبادرت ورزند و سبقت جويند، در بهشت برخوردارند؛ و رحمت خدا بر وى باد.

# كمال دين و نعمت

سخنان پيامبر در اين جا به پايان رسيد. سخنان پيامبر خاطره شيرينى براى مردم به ارمغان آورده بود. آسمان در نهايت بارش فيض الهى بر مسلمانان است. هنوز اجتماع باشكوهى كه در صحراى غديرخم به هم شكل گرفته به حال خود باقى بوده و از هم متفرق نشده بود كه جبرئيل فرود آمد و به پيامبر بشارت داد و اين آيه را تلاوت فرمود:

خداوند، امروز دين خود را تكميل كرد و نعمت خويش را بر مؤمنان به اتمام رسانيد. (30)

در اين لحظه صداى تكبير پيامبر بلند شد و خطاب به مردم فرمود:

خدا را سپاس گزارم كه دين خود را تكميل كرد و نعمت خود را بر شما تمام كرد و از رسالت من و ولايت على عليه‌السلام پس از من خشنود شد، امروز بزرگترين نعمت به حق پذيران داده شده است.

# ثبت عينى واقعه

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ و به دنبال او على عليه‌السلام از منبر و جايگاه خود فرود آمدند و در كنار جمعيت قرار گرفتند. مردم به سوى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ و على بن ابى طالب عليه‌السلام هجوم آوردند تا با آن دو بيعت كنند. حضرت دستور داد تا در آن صحرا دو خيمه بر پا كردند. در يكى از آنها خود و ديگرى على عليه‌السلام نشست. پيامبر عمامه خود را كه «سحاب» نام داشت به عنوان تاج افتخار بر سر اميرمؤمنان قرار داد و تا سه روز در آن محل اقامت كردند و مردم دسته، دسته به خيمه ها مى آمدند و با پيامبر تجديد عهد مى كردند و سپس به خيمه على عليه‌السلام مى رفتند و به عنوان اميرالمؤمنان با وى بيعت كرده و تبريك مى گفتند. شور و غوغايى بر پا بود. هر كس دوست داشت زودتر از ديگرى در بيعت كردن سبقت بگيرد. زن ها با گذاشتن دست خود در تشت آبى كه پيش تر على عليه‌السلام دست مباركش را در آن زده بود مراسم بيعت را با وى انجام مى دادند. حسان بن ثابت شاعر معروف زمان پيامبر فرصت را غنيمت شمرد. با كسب اجازه از محضر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ اشعارى را سرود و سپس ‍ در حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ و على عليه‌السلام و مردم قرائت نمود:

بر خيز كه من تو را براى جانشينى و راهنمايى خلق پس از خويش انتخاب كردم.

و من مولاى هر كسى باشم كه على مولاى اوست. شما در حالى كه از صميم قلب او را دوست داريد از پيروان او باشيد... . (31)

لبخند شادمانى يك لحظه از لبان رسول خدا ترك نمى شد. و در عمل به هر طريق ممكن، محبتش را به على پيش چشم همگان براى اثبات ولايت ابراز كرد تا كمترين بهانه اى به قلب بهانه جويان ندهد. نخستين كسى كه موفق به بيعت و مصافحه شد «ابوبكر» بود و پس از او «عمر» و سپس ‍ «عثمان» بيعت كردند و به دنبال ايشان بقيه مهاجر و انصار و ديگر مردم اقدام به بيعت نمودند. (32)

در اين هنگام جبرئيل نازل شد و گفت :

به خدا قسم روزى مانند امروز نديدم چقدر كار حضرت على عليه‌السلام را محكم نمودى ! براى او پيمانى گرفتى كه جز كافر به خدا و رسولش كس آن را به هم نخواهد زد. واى بر كسى كه اين پيمان را بشكند. (33)

بار ديگر در لحظات پايانى غديرخم معجزه اى اتفاق مى افتد و واقعه غدير را ماندنى تر مى كند.

شخصى بنام «حارث بن نعمان فهرى» دوان دوان خود را به خيمه پيامبر رساند و به حضرت عرض كرد: اى محمد! تو ما را امر كردى كه شهادت به يكتايى خدا و رسالت تو بدهيم ؛ ما از تو پذيرفتيم. تو ما را امر كردى كه روزى پنج بار نماز بخوانيم ؛ خوانديم. ماه رمضان روزه بگيريم ؛ گرفتيم. خانه خدا را زيارت بكنيم ؛ انجام داديم. مال خود را با دادن خمس و زكات پاك كنيم ؛ همه اينها را از تو قبول كرديم. به اين اكتفا نكردى، تا آخر دست پسر عمويت را گرفتى او را بر همه ما برترى دادى و امير ما كردى ! آيا بگو ببينم اين از طرف خدا بود يا از جانب خودت !!

رسول اكرم در حالى كه صورتش سرخ شده بود و يارانش از اسائه ادب او در دل مى خروشيدند، فرمود:

سوگند به خدايى كه جز او معبودى نيست، اين امر از طرف خدا بوده است.

در اين هنگام «حارث» برخاست و با غضب از نزد پيامبر بيرون رفت ؛ در حالى با خود مى گفت ؛ خدايا اگر آنچه كه محمد مى گويد حق است، پس سنگى از آسمان بفرست و يا عذابى بر ما نازل كن !

پس هنوز حارث به شتر خود نرسيده بود كه سنگ كوچكى از آسمان فرود آمد و از پشتش خارج شد (34) و در مقابل ديده دوست و دشمن به هلاكت رسيد. بدين وسيله باز هم واقعه اى ماندنى بر كرانه غدير ثبت گرديد. در اينجا بود كه جبرئيل نازل شد و اين آيه را براى پيامبر تلاوت كرد:

درخواست كننده اى درخواست عذابى كرد كه واقع شد، اين عذاب مخصوص كافران است و باز دارنده اى ندارد، از جانب خداى صاحب درجات است. (35)

كم كم هنگام وقت نماز مغرب فرا رسيد. مؤ ذن اذان گفت. پيامبر همراه با جمعيت كاروان ها نماز مغرب و عشا را پيوسته و در يك زمان با هم بجا آوردند.

# بعد از واقعه

در اهميت اين واقعه تاريخى، همين اندازه بس است كه رويداد غدير را يكصدوده نفر از صحابى و هشتاد نفر از تابعين رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ بيان كردند و سپس 360 نفر از محدثين و مورخين شيعه و سنى نيز نقل كرده اند. روايات واقعه غدير از نظر سند و راويان و شواهد بسيار روشن و واضح و داراى دلايلى متقن بوده و در كتب سنى و شيعه آمده است كه ما در پايان، برخى از مدارك اهل تسنن را به طور مشروح نقل مى كنيم.

خبر واقعه غدير در شهرها منتشر شد و آن سه روز به عنوان ايام الولايه نام گرفت. اميد اين بود كه اين واقعه بزرگ با خطبه مهم و ارزشمند پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ كه از طريق يكصدوبيست هزار شنونده و راوى مستقيم، هميشه بر سر زبانها جارى و گفتگو شود و در عمل تحقق پيدا كند ولى با كمال تاءسف پس از رحلت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ و جو حاكم بر جامعه مسلمين و اعلام ممنوعيت نقل حديث از طرف هيئت حاكمه، سخنان و رهنمودهاى سرنوشت ساز پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ از دسترس مردم و نسل هاى بعد براى چند صباحى خارج شد، ولى كثرت راوى و انتشار حديث بالاخره سبب شد كه پس از مدتى در اختيار مردم و علما قرار گيرد و كسى را ياراى انكار واقعه نباشد.

روز عيد غدير به نام روز «ميثاق ماءخوذ و جمع مشهود» نام گرفت. (36)

در اين روز جبرئيل عليه‌السلام و بقيه ملائكه به امر خداى متعال جشن مى گيريم و بر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ درود مى فرستند و براى پيروان اميرالمؤمنين عليه‌السلام استغفار مى كنند. (37) روز عيد غدير حتى قبل از اين واقعه در تاريخ، روز معرفى بوده است زيرا در چنين روزى توبه حضرت آدم پذيرفته شده و «شيث» وصى او گرديده. حضرت ابراهيم عليه‌السلام از آتش نمرود نجات يافت، حضرت موسى برادرش هارون را به عنوان وزير و يوشع بن نون را به عنوان وصى خود انتخاب كرد و حضرت عيسى عليه‌السلام شمعون الصفا را براى جانشينى خودش معرفى كرد. (38)

روز عيد غدير روز سرور و شادمانى و خوشحالى مؤمن است كه مورد تاءكيد و سفارش ائمه معصومين عليه‌السلام و رسول گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ مى باشد. روز شكر و حمد الهى و روز عبادت و ذكر است و روزه آن معادل صد حج و صد عمره است. روز عيد خداى بزرگ است. (39)

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود: روز عيد غديرخم برترين عيدهاى امت من است و آن روزى است كه خداوند متعال مرا به نصب برادرم به عنوان امامت امت، فرمان داد كه پس از او امتم هدايت شوند، روزى است كه دين كامل گرديده و نعمت تمام گرديده و نعمت بر همه تمام شده و روزى است خدا دين اسلام را بر ايشان پسنديده است (40) و سيدبن طاووس در اقبال نقل كرده است كه در اين روز چون مؤمنى را ملاقات كنى مستحب است تبريك گفته و بگوئيد الحمد لله الذى جعلنا كم المتمسكين بولايه اميرالمؤمنين و الائمه عليهم‌السلام .

على عليه‌السلام در بحث با ناكثين در شورا، فرمود: گمان ندارم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ در روز غديرخم براى كسى، حجتى باقى گذاشته باشد و نه براى گوينده اى جاى سخنى. (41)

محمودبن لبيد از حضرت زهرا عليها‌السلام سئوال مى كند آيا رسول خدا پيش از وفاتش بر امامت على عليه‌السلام تصريح فرموده اند؟ حضرت زهرا عليها‌السلام پاسخ فرمودند: شگفتا آيا فراموش كرده ايد روز غديرخم را؟ (42)

حضرت رضا عليه‌السلام در نقلى مى فرمايد: مثل مردم در پذيرفتن ولايت حضرت على عليه‌السلام در روز غديرخم، مثل ملائكه در سجودشان، در برابر حضرت آدم است و مثل كسانى كه در روز غدير از ولايت على عليه‌السلام سر باز زدند، مثل شيطان است : (43) پس همه سجده كردند بجز ابليس كه سر باز زد و از كافران شد (44).

## پی نوشت ها :

1- مقزى : امتاع الاسماع، ج 1،ص 510 به بعد و ابن اسعد: طبقات، ج 2.

2- طبرسى : الاحتجاج، ج 1،ص 66.

3- سيف بن عمر نخعى به نقل از رجال نجاشى،ص 143؛ سيره حلبى، ج 3،ص 289،ص 1844.

4- بحارالنوار، ج 21، ص 319.

5- همان مدرك.

6- طبقات كبرى، ج 2،ص 174 و ارشاد السارى فى شرح صحيح البخارى، ج 6،ص 429.

7- بحارالنوار، ج 21،ص 405.

8- طبرسى، احتجاج، ج 1،ص 69.

9- ابن سعد: الطبقات الكبرى، ج 3،ص 225؛ مقزى : امتاع الاسماع، ج 1،ص 511؛ قسطلامى ؛ ارشاد السارى فى شرح صحيح البخارى، ج 6،ص 430؛ طبرسى، احتجاج، ج 1،ص 67 و ناسخ التواريخ.

10- احتجاج طبرسى، ج 1،ص 66-74، چاپ نجف.

11- همان مدرك.

12- يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس (سوره مائده (5)آيه 67). سبب نزول اين آيه در خطبه غدير و در كتاب ناسخ ‌التواريخ و كتاب الغدير نوشته مرحوم علامه امينى به طور مفصل نقل شده است.

13- تاريخ طبرى، ج 2، ص 216؛ تاريخ كامل ابن اثير، ج 2، ص 410

14- متن كامل خطبه و مشروح واقعه غديرخم در كتاب مرحوم ابومنصوراحمد بن على بن ابى طالب طبرسى (م 588ق)كه در اينجا، ما قسمت زيادى از متن خطبه را گزينش كرده و آوردهايم.

15- يقولون بالسنتهم ما ليس فى قلوبهم و يحسبونه هينا و هو عند الله عظيما (سوره فتح، آيه 11 و سوره نور، آيه 55)

16- به شماره 12 مراجعه شود.

17- انما وليكم الله و رسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوه و يؤ تون الزكوه وهم راكعون (سوره مائده (5)آيه 55)

18- فاتحه الكتاب (1)آيات 1 - 7.

19- غافر (40)آيه 40.

20- حديث معروف به حديث ثقلين است كه اين حديث در پنج مكان از حضرتش صادر شده است كه اين صدور مكرر دلالت بر اهميت موضوع ميكند و آن حديث اين است : انى تارك فيكم الثقلين ؛ كتاب الله، و عترتى (و اهل بيتى)ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابدا، لن يفترقا حتى يردا على الحوض. رك، ترمزى : جامع الصحيحين، ج 5،ص 621.

21- الست اولى بكم من انفسكم ؟ قالوا: بلى قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فمن كنت مولاه فهذا على مولاه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره و اخذل من خذله... احتجاج طبرسى، ص 69، ج 1.

22- همان مدرك.

23- همان مدرك.

24- سى تن از محدثان بزرگ اهل سنت برآنند كه آيه يا ايها الرسول... در غديرخم نازل شده است و طى آن خدا به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ ماءموريت داده كه على عليه‌السلام را به عنوان «مولاى مؤمنان» معرفى كند. افرادى مانند، ابونعيم اصفهانى،ابن عساكر، ابواسحاق حمدينى، جلال الدين سيوطى و... به چشم ميخورد و از ميان صحابه پيامبر از ابن عباس و ابوسعيدخدرى و براد بن عازب نام برده شده است. همين آيه و خطبه غدير در كتاب نفيس الغدير مرحوم علامه امينى نام سى تن ذكر شده (ج 1 ص 196 تا 209)به نقل از كتاب فروغ ولايت، استاد جعفر سبحانى.

25- يا حسرتا على ما فرطت فى جنب الله (سوره زمر، آيه 56)

26- سوره هل اتى على الانسان (76)آيه 1

27- والعصر ان الانسان لفى خسر... (سوره عصر (103)آيات 1 - 3)

28- و جعلنا كلمه باقيه فى عقبه (سوره زخرف، آيه 28).

29- فمن نكث فانما ينكث على نفسه (سوره فتح، آيه 10).

30- اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتى و رضيت لكم الاسلام دينا (سوره مائده (5)آيه 3).

31- فقال له قم يا على فاننى

رضيدك من بعدى اماما و هاديا

فمن كنت مولاه فهذا وليه

فكونو له اتباع صدق مواليا

چمامه حسان بن ثابت شاعر معروف رسول خدا ادامه دارد كه ما فقط به دو بيت در اينجابسنده كرديم. احتجاج، ص 85.

اين اشعار در دهها كتاب از اهل سنت نقل كرده اند مثل : ابوسعيد خرگوشى در شرف المصطفى و ابوسعيد سجستانى در كتاب الولاسه و جلال الدين سيوطى در رساله شعر.

32- به نقل معتبر، عمر اولين كسى بود كه به حضرت على عليه‌السلام رسيد و گفت : بخ بخ يا على، اصبحت مولاى و مولى كل مؤمن و مؤمنه :

به به ! گوارايت باد اى على ! تو مولاى من و مولاى هر مرد و زن مؤمنى شده اى !

33- طبرسى، الاحتجاج، ج 1 ص 71

34- سيره حلبى، ج 3، ص 302، رشيد رضا: المنار، ج 6، ص 464.

35- آيه ساءل سائل بعذاب واقع، للكافرين ليس له دافع، من الله ذى المعارج (سوره معارج (70)آيه 1 - 3).

36- عوالم، ج 15، ص 220 - 209.

37- همان مدرك.

38- عوالم، ج 15، ص 220

39- كافى، ج 4، ص 149، خ 3.

40- قال رسول الله : يوم غديرخم افضل اعياد امتى و هو اليوم الذى امرنى الله تعالى ذكر بنصب اخى على بن ابيطالب علما لامتى يهتدون به من بعدى و هو اليوم الذى اكمل الله فيه الدين، و اتم على امتى فيه نعمه و اضى لهم الاسلام دينا-تفسير فرات ابراهيم كوفى، ص 117، ذيل آيه يا ايها الرسول.

41- قال على عليه‌السلامفى روايه -و لا علمت ان رسول الله ترك يوم غديرخم لاحد حجه و لا لقائل مقالا... احتجاج طبرسى، ج 1، ص 75.

42- هل نص رسول الله قبل وفاته على على بالامه ؟ قالت : و اعجباه ! انسيتم يوم غديرخم ؟ عوالم المعارف، ج 11، ص 228.

43- كتاب عوالم، ج 15، ص 224.

44- فسجدوا الا ابليس ابى واستكبر و كان من الكافرين (سوره بقره (2)آيه 34).

فهرست مطالب

[پيشگفتار 2](#_Toc367085392)

[مقدمه 4](#_Toc367085393)

[آخرين سفر 5](#_Toc367085394)

[ورود به خانه محبوب 8](#_Toc367085395)

[حركت بسوى شناخت 10](#_Toc367085396)

[بازگشت 14](#_Toc367085397)

[در مسير بازگشت 16](#_Toc367085398)

[مردم در انتظار پيام 18](#_Toc367085399)

[لحظه هاى فراموش نشدنى 27](#_Toc367085400)

[فضيلت هاى ديگر 31](#_Toc367085401)

[كمال دين و نعمت 33](#_Toc367085402)

[ثبت عينى واقعه 34](#_Toc367085403)

[بعد از واقعه 37](#_Toc367085404)

[پی نوشت ها : 40](#_Toc367085405)

[فهرست مطالب 43](#_Toc367085406)